

سردار شهید خلیل فردوسی



ازتبار علی
سازمان جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	نجف
تاریخ تولد	۱۳۴۴
محل تولد	فارس – شهرستان کازرون
تاریخ شهادت	
محل شهادت	هورالهویزه
مسئولیت	فرماندهی یک اکیب ضد زره
نوع عضویت	سپاه
شغل	پاسدار
تحصیلات	سیکل
مدفن	گلزار شهدا شهر برازجان

زندگینامه

زندگی نامه سردار شهید خلیل فردوسی :

شهید خلیل فردوسی در سال ۱۳۴۴ در شهرستان کازرون در خانواده ای مذهبی و متوسط چشم به جهان گشود و در اوان کودکی در حالی که بیش از ۶ سال سن نداشت پدرش را از دست داد و مزه یتیمی را چشید ولی مادر قهرمانش با رنج و مشقت فراوان مانع آن شد که فقدان پدر در روحیه این سرباز امام زمان اثر کند و تا آن جا که در توان داشت در تربیت وی تلاش نمود. سپس به همراه خانواده به دالکی مهاجرت نمود و دوران تحصیلات خود را تا دوم دبیرستان در مدارس دالکی ادامه داد. او جوانی مؤمن و متقی و خوش رو بود و با دوستانش مثل برادر واقعی خویش رفتار می کرد. ایشان در تظاهرات و راهپیمایی های ضد رژیم طاغوت شرکت فعال داشته پس از پیروزی انقلاب اسلامی با شروع جنگ تحمیلی هر وقت سخن از اعزام داوطلبانه می شد مشتاقانه عزم رفتن می نمود. علاقه فراوان او باعث شد خانواده را ترک کند و در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۴ راهی پادگان آموزشی شهید دستغیب کازرون بشود و پس از اتمام دوره آموزشی در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۹ عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل گردد. او در عملیات ظفرمندانه فتح المبین شجاعانه با دشمن بعثی جنگید و در عملیات بیت المقدس سنگرهای نبرد را ترک نگفت. شهید فردوسی در تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۹ مجدداً عازم جبهه های نبرد گردید و پس از اتمام دوره آموزشی تخریب در عملیات والفجرا شجاعانه شرکت نمود. در همان اوائل بعد از عملیات والفجرا بود که در جبهه برای عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ثبت نام نمود و لباس مقدس پاسداری را برتن پوشید. خلیل از آن جا که نیرویی بسیار زنده و هوشیار و با تجربه در واحد تخریب به شمار می آمد همیشه توسط فرماندهانش جهت انجام مأموریت های خطرناک و حساس و برای شناسایی منطقه عملیاتی انتخاب و اعزام می شد و در واحد تخریب به عنوان مربی آموزشی خدمت گزار اسلام و میهن اسلامی بود. وی سنگر مبارزه را از عملیات والفجرا یک تا پایان عملیات خیبر رها نکرد و در آن عملیات ها نیز همانند گذشته جنگید و حماسه آفرید. وی پس از ۱۸ ماه حضور مداوم در جبهه ها برای مدت دومه به منظور رفع گرفتاری های خانواده به خدمت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان برازجان مشغول گردید اما عشق به معشوق و شوق وصال پروردگار مجدداً او را به جبهه کشانید و پس از چهارماه نبرد در حالی که فرماندهی یک اکیب ضد زره را در مقابله با تانک ها و نیروهای دشمن بعثی به عهده داشت پس از رشادت ها و حماسه های فراوان با اصابت تیر تیربارهای دشمن یا مهدی گویان جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خلیل بیش از ۲۵ ماه را در جبهه های نبرد گذرانده بود و در حقیقت فرزند جبهه ها بود و پاداشی جز شهادت برای این همه زحمات شبانه روزی شایستگی وی را نداشت. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

یاداشتی از دفترچه خاطرات شهید خلیل فردوسی:

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

این جانب خلیل فردوسی اعزامی از یکی از روستاهای اطراف برازجان به اسم دالکی . الان در یکی از چادرها نشسته ام با چند تن از برادران با هم درد دل می کنیم . مثلاً درد دلی که داریم نصیحتی وصیتی هر چه اسمش را می توان گذاشت این است که آن برادری که پشت میز نشسته و قلمی در دست اوست بداند که این قلم حاصل خون هزاران شهید است امام می گوید که اگر قلم ها برای خدا و خلق خدا به کار افتد مسلسل ها از کار می افتد و امیدوارم که روزی بیاید که مسلسل ها تبدیل به قلم شوند و اگر قلم ها برای رضای خدا و خلق خدا نباشد مسلسل ساز شود. پس ای برادرانی که پشت میز نشسته ای و ای برادری که در ارگان های انقلابی خدمت می کنید مواظب رفتار، اعمال، کردار خودتان باشید که با وضع صحیح و رفتار اسلامی با مردم برخورد کنند . برادری که امروز به مدرسه می روی فکر درست باش درست را خوب بخوان . برادر معلم برادر فرهنگی فکر باش که به این وظیفه به نحو احسن عمل کنی و کسی را که زیر دست دانش یاد می گیرد، علم یاد می گرد، صحیح پرورش دهی به خاطر این که فردا مملکت احتیاج به برادران روشن فکر و متفکری دارد که خودتان بهتر تشخیص می دهید . چه از لحاظ سیاسی چه علمی و دانش های پیشرفته و علم و الکترونیک و این مسائل . فردا وظیفه من و تو است که هم از لحاظ صنعت و هم از لحاظ کشاورزی بتوانیم به برادران کمک کنیم . عرض دیگری که داریم خون شهدا^۱ است . مادر هر موقعیتی که در نظر می گیریم در این جنگ چقدر شهید داده ایم . اگر بخواهیم این جنگ را به این صورت تمام کنیم و هی بگوییم جنگ فایده ندارد و فلان ، فردا از خانه که می خواهیم بیرون بیاییم پسر آن شهید را که می بینیم چه می خواهیم جواب بدهیم مادر شهید را که می بینیم چه جواب می خواهیم بدهیم سر قبر شهداء در گلستان شهدا^۲ که می خواهیم برویم چه جواب بدهیم پس در نتیجه این مسائل هم باید در نظر گرفته بشود و به اعمالی که شهدا^۳ داشتند عمل کنیم و نگذاریم که خون آنها پایمال شود و تا آخرین قطره خونمان با هر ابر قدرتی و هر متجاوز و هر ستمگری در هر کجای جهان و در هر نقطه زمین چه در خشکی و چه در دریا و چه در هوا بجنگیم و کفر را سرنگون کنیم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

بای ذنب قتلت

به کدامین گناه کشته شد

وصیت نامه

وصیت نامه پاسدار شهید خلیل فردوسی:

قسم به عصر که انسان همه در خسارت و زیان استمگر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند و به درستی و پایداری در دین به یکدیگر سفارش کردند.

با حمد و ستایش خداوند یکتا که جهانی به این عظمت و به قوه لایزال خداوندی آفرید و به ما جان داد و دوباره جان ما را می گیرد و سپس در روز قیامت ما را دوباره زنده می گرداند تا هر کسی به پاداش کار نیک خود برسد. و با سلام بر پیامبر و ائمه معصومین(ع) که برای هدایت بشر روی زمین آمدند تا ما را با اسلام و قوانین الهی آشنا سازند و ما را از روز قیامت خبر دهند و با سلام و درود به شهدای اسلام از صدر گرفته تا کنون خصوصاً شهدای دشت کربلا که تا جهان پا برجاست همه نسل های بعدی از آنها و خط مشی آنها درس و راه و رسم زندگی کردن را یاد می گیرند که چطور عزت و شرف زندگی با کنند. وصیت نامه ام را می نویسم. اولین وصیت من به برادران و خواهران حزب الهی دین است که اگر می خواهند راه شهدا^۱ رفته باشند به حرف های امام توجه نموده و به آن عمل کنند و وصیت دیگرم این است که مردم نسبت به مسائلی که در جهان و مملکتها و شهرها و روستاها و در کل در جامعه می گذرد آگاه باشند زیرا دشمن ما از هر راهی می خواهد به انقلاب اسلامی ما ضربه بزند در نتیجه هوشیارانه عمل کنیم. و از خواهرانم می خواهم حجابشان را که یکی از واجبات اسلامی است را رعایت کنند زیرا که دشمن همان طور که از خون سرخ و رنگین شهدا^۱ وحشت دارد از سیاهی چادر تو نیز وحشت دارد و انتظار شهداء از برادرانی که در ارگان ها به اسلام خدمت می کنند این است که این گفته امام امت که می گویند اگر قلم ها برای خدا و خلق خدابه کار افتد مسلسلها کنار می روند و اگر برای خدا و خلق خدا نباشند مسلسل ساز می شوند را فراموش نکنید. پس ای برادری که در اداره پشت میز نشسته ای این میز حاصل خون شهدایی است که جانشان را در راه خداوند و برای رضای خداوند داده اند و وظیفه تو که پشت این میز نشسته ای این است که قلمت را در راه خداوند و برای رضای خداوند بر روی کاغذ ببری و خدمت را به نحوی که خداوند از تو راضی باشد انجام دهی. پس اگر این گونه عمل کردی از خون پاک شهدا^۱ پاسداری و حراست کرده ای و اگر به این صورت نبود به خون آنها خیانت کرده ای و در روز قیامت باید جواب بدهی. در پایان از کلیه کسانی که مرا می شناسند حلالیت می طلبم و اگر کسی از من طلبکاری دارد به خانواده ام بگوید. و از مادرم و برادرانم و خواهرم و تمامی اقوام و خویشاوندان حلالیت می طلبم.

ان تنصرواالله ینصرکم و یتبّئ اقدامکم

خلیل فردوسی ۱۵/۱۲/۱۳۶۳

مصاحبه

خاطراتی از زبان آسیه مقدس مادر شهید:

خلیل چهار ماهه باردار بودم که یک شب در خواب دیدم که شخصی بزرگوار یک روسری به من هدیه داد. در آن موقع پدر خلیل به اقتضای شغلش که نظامی بود جهت انجام ماموریت به دزدگاه جم و ریز رفته بود. وقتی به خانه برگشت روسری سبز خوش رنگی را برای من هدیه آورده بود. گفت این روسری را سید آتشی برای شما فرستاده است و در ادامه تعریف کرد که در دزدگاه به منزل سید آتشی رفتم که در آن جا اتاقی را جهت سکونت اجاره نمایم. سید آتشی می گفت: به مشهد رفته بودم در مشهد خواب دیدم که آقا امام رضا (ع) به من فرمودند یک روسری بخر و آن را برای خانم نجف فردوسی ببر. زیرا خانم حامله است و پسری در شکم دارد. سید آتشی فردای آن شب به بازار رفته و روسری سبز رنگی خریداری کردند وقتی از زیارت برگشتند آن روسری را به همسر من هدیه کرده بود تا به من بدهد.

آن روسری هنوز هم نزد من می باشد. تا وقتی خلیل نوزاد بود روسری را روی گهواره او می انداختم و وقتی هم که شهید شد آن را روی حجله ایشان انداختم.

یکی از دوستان شهید تعریف می کند که: «خلیل می گفت شبی در کردستان مردی را با صورتی زیبا و نورانی در خواب دیده است که خود را صاحب الزمان معرفی کرده است اما در مورد خوابش چیزی برای ما تعریف نکرد.»

خلیل در اوایل انقلاب اسلامی ۱۲ سال داشت. یک روز که در تظاهرات شرکت کرده بود سربازان رژیم سلطنتی سر او را به در و دیوار زده بودند. وقتی ایشان به منزل برگشت خون از سر و رویش سرازیر بود. بعد از آن که انقلاب پیروز شد ما در یاسوج بودیم بعد از روی کار آمدن دولت بنی صدر به ما خبر رسید که خلیل را بازداشت کرده اند. وقتی پیگیری کردیم متوجه شدیم که خیلی علیه بنی صدر اعلامیه پخش نموده است و یک روز و یک شب را در بازداشتگاه به سر برد. وقتی که به سراغش رفتم تا از مأمورین خواهش کنم که او را آزاد کنند خلیل مرا سرزنش کرد و گفت: شما لازم نیست دنبال من به اینجا بیایید. دولت بنی صدر از بین می رود و من نیز آزاد می شوم. یک روز بعد از این ماجرا با خبر شدیم که بنی صدر از ایران فرار کرده است.

خاطرات

خاطره ای از زبان برادران تخریب:

تا آنجایی که این حقیر با برادر شهید خلیل فردوسی کار می کردم او همیشه به دستورات فرماندهان احترام می گذاشت و هیچ وقت تمرد نکرد و عاشقانه ماموریت می گرفت. به نحوی احسن انجام می داد. او یک عاشق بود و سعی می کرد کارهای دشوار را به عهده بگیرد. او جز یکی از نیروهای اطلاعات رزمی تخریب بود و پیش از هر عملیات همراه برادران شناسایی به شناسایی خط دشمن می رفتند. هیچ جایی را سراغ ندارم که همراه گروه شناسایی نرفته باشد و انجام وظیفه نکرده باشد. همیشه در کارهای خود مصمم بود و نماز خود را همراه گروه شناسایی پشت میدان مین دشمن می خواند. در عملیات غرور آفرین خیبر ایشان جز یکی از نیروهای تخریب و نیروی پیشتاز بودند. در روز عملیات خیبر با چند نفر از برادران کانال دشمن را گرفته بودند و ایشان که وظیفه اش تخریب بود و چون دیده بود که لازم است آر پی جی هفت و تیربار برداشته بودند و با هفت از برادران حماسه ای آفریدند که واقعاً چشم گیر بود. آنها با سلاح هایی که دشمن به جا گذاشته بود با هوشیاری خود و برادران تخریب که همراه او بودند دشمن را زیر آتش گرفتند تا نیروهای گردان بتوانند تغییر موضع بدهند. هنگامی که من با توپوتا به منطقه عملیاتی رفتم تا برادران را بیاورم آن قدر حجم آتش سنگین بود که به دلیل برخورد ماشین با حجم سنگین آتش یکی از برادران از ماشین پرت شد و مجروح شد و ما نیز برگشتیم و او را به اورژانس رساندیم. دیگر از برادر فردوسی قطع امید کرده بودیم که ناگهان ساعت ۱۱ صبح با یک چهره خاک آلود و خسته ولی با روحیه ای شاد و خندان برگشتند. از حماسه خود صحبت نمی کردند اما از حماسه دیگر برادران صحبت به عمل می آوردند. واقعاً او مصداق یک رزمنده نمونه و یک پاسدار رشید بود که با قدرت بر قلب دشمن یورش می برد. او واقعاً از امام علی(ع) درس گرفته بود که در صحنه نبرد جمجمه خود را به خدا می سپرد و دندان ها را روی هم می گذاشت و انتهای سپاه دشمن را نگاه می کرد و با توکل و عنایت خداوند به قلب دشمن می تاخت و همیشه ثابت قدم بود.

این ها نمونه بارز پیروان حق و حقیقت هستند و در صحنه نبرد به جز نابودی دشمن و پیروزی حق به چیز دیگری فکر نمی کنند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران